

بسم الله الرحمن الرحيم  
الحمد لله رب العالمين و صلي الله علي سيدنا محمد و آله الطاهرين

دیدگاه شریف العلماء

بحث ما در صحیحی دوم زرارہ بود، مباحث عمده‌ای که در این صحیحہ لازم بوده مطرح شدہ فقط یک بحث باقی ماندہ کہ بیان می‌کنیم.

شریف العلماء بر حسب آنچه کہ در کتاب زوائد الاصول آمدہ ادعا کردہ کہ تعلیل در این روایت دلیل بر قاعدہی اجزاء است و اساساً معتقد است کہ اگر ما این روایت را بر اساس قاعدہی اجزاء تفسیر نکنیم این تعلیل حسنی نخواہد داشت. در ذہن شریف‌تان هست کہ در سؤال سومی کہ در صحیحی ثانیہ مطرح شد این بود کہ اگر من قبل از نماز ظنّ بہ اصابہ پیدا کنم و بہ لباس نگاہ کنم اما نجاست را پیدا نکنم بایستم نماز بخوانم و بعد از نماز نجاست را ببینم. امام(ع) فرمود تغسلہ و لا تعید الصلاۃ، زرارہ سؤال کرد چرا نباید نماز را اعادہ کنم؟ برایش سؤال بود کہ چرا این نمازی کہ در نجاست خواندہ شدہ نباید اعادہ شود؟ امام فرمود «لأنک کنت علی یقین من طہارتک فشککت و لیس ینبغی لک أن تنقض الیقین بالشک ابدأ» امام(ع) این تعلیل را بہ حسب ظاہر روایت تعلیل برای عدم وجوب اعادہ قرار دادہ. چرا نباید اعادہ کنی؟ «لأنک کنت علی یقین من طہارتک».

شریف العلماء می‌گوید این تعلیل لا یحسن و لا یصح الا روی مسئلہی اجزاء، یعنی امام می‌خواہد بفرماید چون تو امر استصحابی داری بہ این نماز یا طہارت استصحابیہ بہ این نماز داری امر ظاہری در اینجا موجود است و امر ظاہری مجزی از امر واقعی است، درست است کہ اینجا طہارت واقعی نبودہ اما ظاہراً لأنک کنت علی یقین من طہارتک ظاہراً، تو بر حسب ظاہر یقین بہ طہارت داشتی، با طہارت استصحابی نماز خواندی، پس این مامورّ بہ بہ امر ظاہری را امتثال کردی. امتثال امر ظاہری مجزی از امر واقعی است، این ادعایی است کہ شریف العلماء کردہ است.

نقد

مرحوم شیخ اعلی الله مقامه الشریف در کتاب رسائل می‌فرمایند این بیان شریف العلماء خلاف ظاہر روایت است چون در ظاہر روایت امام(ع) وقتی می‌فرماید «لیس ینبغی لک أن تنقض» امام مسئلہ را روی نقض آورده، یعنی تو اگر اعادہ کنی این اعادہ یقین سابق را نقض می‌کند، اعادہ واجب نیست نہ از باب اینکہ امتثال امر ظاہری مجزی از امر واقعی است، امام این را نفرمودہ، می‌فرمایند امتثال با اعادہ واجب نیست چون اعادہ، نقض یقین است، بنابراین چہ ارتباطی دارد بہ مسئلہی اجزاء؟

یک تعبیر دیگری را از ہمین خلاف ظاہری کہ مرحوم شیخ فرمودند، مرحوم آخوند ہم در کفایہ دارند. مرحوم آخوند در کفایہ در

جواب شریف العلماء می‌فرمایند<sup>[1]</sup> اگر واقعاً علّت عدم وجوب اعاده مسئله‌ی اجزاء بود نباید امام مسئله‌ی نقض را مطرح می‌کرد، اگر علّت عدم وجوب اعاده این بود که امتثال امر ظاهری مجزی از امر واقعی است چرا امام مسئله‌ی لیس ینبغی لک أن تنقض الیقین بالشک را به عنوان علّت آورد، باید می‌فرمود لأن امتثال امر الظاهری یجزی عن امتثال الامر الواقعی.

تا اینجا مرحوم آخوند و شیخ یکسانند، یعنی هم شیخ می‌فرماید مسئله‌ی اجزاء خلاف ظاهر است، هم مرحوم آخوند می‌فرماید که این خلاف ظاهر است. منتهی اضافه‌ای که در کلام مرحوم آخوند است و در کلام شیخ وجود ندارد این است که مرحوم آخوند می‌فرماید با یک بیان می‌توانیم این کلام شریف العلماء را توجیه کنیم، یک بیانی را ذکر می‌کنند و بعد هم امر به تأمل می‌کنند، آن بیان چیست؟ عبارت آخوند را بخوانم، می‌فرماید «اللهم إلا أن یقال إن التعلیل به» یعنی تعلیل به این کلامی که امام فرمود «لأنک كنت علی یقین من طهارتک فشککت و لیس ینبغی لک أن تنقض الیقین بالشک ابدأ» می‌فرمایند «إن التعلیل به إنما هو بملاحظة ضمیمه إقتضاء الأمر الظاهری للإجزاء، بمعنى أن العلة لعدم وجوب الإعادة عبارة عن مجموع الصغری و هی حرمة نقض الیقین و الكبرى و هی الإجزاء» آخوند می‌فرماید آن کلام قبلی را که ما بیان کردیم در ردّ شریف العلماء، آن کلام این بود که ما بیائیم علّت عدم وجوب اعاده را همین جمله‌ی اخیر قرار بدهیم «لیس ینبغی لک أن تنقض الیقین بالشک ابدأ» بگوئیم علّت همین است و بعد گفتیم به این معناست که اعاده واجب نیست چون یقین سابق را نقض می‌کند، اما در اینجا می‌فرمایند ما اگر حرمة نقض الیقین بالشک را صغری قرار بدهیم و یک کبرایی هم از خارج ضمیمه‌اش کنیم، آن وقت اینطور می‌شود، می‌فرمایند اگر شارع بخواهد اعاده را واجب کند وجوب الإعادة موجب نقض یقین است این قبلاً یقین به طهارت داشته، الآن اگر بیاید اعاده را واجب کند موجب نقض یقین است.

لازمه‌ی این توجیه و بیان این است که کلام امام «لأنک كنت علی یقین من طهارتک فشککت و لیس ینبغی أن تنقض الیقین بالشک» هنوز جواب کامل نیست الا اینکه ما کبرای اجزاء را ضمیمه کنیم. به چه بیان؟ می‌فرماید «إن وجوب الإعادة موجب لنقض الیقین» این روشن است اگر شارع بگوید اعاده واجب است به این معناست که یقین سابق نقض می‌شود، موجباً لنقض الیقین و عدم حرمة النقض و إن لم تكن الإعادة موجبةً لنقض الیقین بل كان النقض حراماً، می‌فرماید حالا اگر کسی بگوید اعاده موجب نقض یقین نیست اما نقض خودش حرام است مع ذلك اعاده هم واجب است. آخوند می‌فرماید اگر یک کسی بگوید نقض حرام است، مع ذلك بخواهد اعاده هم واجب باشد این هیچ راهی ندارد غیر از عدم الإجزاء، اگر بگوئیم نقض یقین حرام است، اما مع ذلك اعاده هم واجب است می‌گوئیم چرا؟ برای اینکه این فعل ما مجزی نیست. پس تنها راه وجوب اعاده عدم اجزاء است و اگر بخواهد اعاده واجب نباشد ما باید ملتزم به اجزاء شویم، این کلام ایشان که خلاصه‌اش این می‌شود که ما بیائیم اعاده را مساوی عدم الإجزاء قرار بدهیم و عدم الإعادة را مساوی اجزاء قرار بدهیم، بگوئیم اگر شارع اعاده را واجب کند به این معناست که این عمل مجزی نیست ولو نقض هم حرام باشد.

اشکال اصلی در روایت این بود که امام(ع) مسئله‌ی حرمت نقض یقین به شک را مطرح می‌کند، در حالی که اگر این شخص اعاده کرد این نقض یقین به یقین است چون الآن یقین به نجاست پیدا کرده و این اصل اشکال بود. لذا یک عده‌ای گفتند که این تعلیل برای جواز دخول در صلاة است، خود شیخ هم از همین راه مسئله را حل کرد، فعلاً به این جهتش کار نداریم. شریف العلماء می‌گوید اصلاً این تعلیل امام خودش دالّ بر قاعده‌ی اجزاء است، دالّ بر این است که این نمازی که با طهارت استحبابی خواندی مجزی است برای اینکه اگر تو بخواهی اعاده کنی نتیجه‌ی اعاده عدم الإجزاء است، نتیجه‌اش این است که شما آنچه مجزی از عدم واقعی است آن را مجزی ندانی.

اشکال اول این بود که خلاف ظاهر است، ظاهر این است که اصلاً اینجا بحث نقض مطرح است، اینجا بحث اینکه ما بگوئیم اعاده از باب اینکه امر ظاهری مجزی از امر واقعی است اصلاً ربطی به این مسئله ندارد و بحث نقض مطرح است، امام مسئله‌ی اعاده را روی نقض برده، یعنی اگر اعاده کنی نقض واقع می‌شود و اگر نکنی نقض واقع نمی‌شود این ظاهر روایت است و شما باید این را برای ما حل کنی، حالا آخوند در این اللهم إلا أن یقال خود می‌خواهد کاری کند که هم پای نقض مطرح شود و

هم پای اجزاء مطرح شود، تقریباً یک ادعای دیگری می‌شود که ما نیائیم این لیس ینبغی لک أن تنقض الیقین را حمل بر اجزاء کنیم، بگوئیم این مجموعه به عنوان یک صغراست و آن حرمة نقض الیقین است، یک کبرایی هم در اینجا مستتر است و آن کبرای اجزاء است، توجیه مرحوم آخوند این است که ما بیائیم مسئله‌ی اجزاء را به عنوان یک کبرای مقدّر در نظر بگیریم، به چه بیان؟ به این بیان که ممکن است از یک طرف نقض حرام باشد و اعاده هم واجب باشد، مگر نمی‌شود این معنا که نقض حرام باشد و اعاده هم واجب باشد؟! اگر بخواهد نقض حرام باشد و اعاده واجب نباشد این نمی‌شود مگر روی قاعده‌ی اجزاء.

به عبارت دیگر آخوند طبق این اللهم إلا أن يقال می‌فرماید ما بگوئیم با این بیان امام جواب تمام نمی‌شود، سائل پرسیده چرا من نباید اعاده کنم؟ امام می‌فرماید نقض حرام است، بگوئیم مانعی ندارد، نقض حرام باشد اما اعاده هم واجب باشد. برای اینکه نقض حرام باشد و اعاده واجب نباشد، راهی نداریم جز کبرای اجزاء، یعنی بگوئیم یک کبرای خارجی را منضم کنیم به این کلام امام و نتیجه می‌شود که پای اجزاء در میان می‌آید، یعنی نتیجتاً ما اعاده را دائر مدار اجزاء و عدم اجزاء می‌کنیم، اگر مجزی باشد اعاده واجب نیست، اگر مجزی نباشد اعاده واجب هست. این توجیهی است که مرحوم آخوند می‌کند و بعد یک امر به تأمل می‌کند، در اینجا خودشان هم وجه تأملش را در حاشیه بیان کردند و می‌فرمایند این بیان در صورتی است که این کبرا یک ظهوری داشته باشد که نیاز به بیان نداشته باشد، یعنی اینقدر مطلب ظاهر و روشن باشد که خود مستمع و مخاطب این را بفهمد، اما این کبرای اجزاء در ما نحن فیه چنین ظهور و بروزی ندارد.

اشکال که اینطور مطرح شد بعضی گفتند این تعلیل را برای جواز دخول در صلاة قرار دهیم، اشکال این بود که این خلاف ظاهر است و ظاهر روایت این است که این تعلیل برای عدم وجوب اعاده است، شریف العلماء برای اینکه این تعلیل را درست کند می‌گوید مسئله‌ی اجزاء را امام می‌خواهد مطرح کند، یعنی به عبارت دیگر شریف العلماء این تعلیل را از مسئله‌ی استصحاب می‌خواهد خارج کند، یعنی آنکه علت برای عدم وجوب اعاده است اجزاء است نه استصحاب. ما اگر استصحاب را علت عدم وجوب اعاده قرار بدهیم بگوئیم اعاده در اینجا یقین دیگری آمده و موضوع برای استصحاب وجود ندارد، اگر اجزاء را علت عدم وجوب اعاده قرار بدهیم به حسب ظاهر درست می‌شود، امام می‌فرماید اعاده واجب نیست، می‌گوئیم چرا؟ می‌فرماید للإجزاء بیان اجزاء چیست؟ می‌گوئیم نمازی که خواندی با طهارت استصحابی خواندی، «كنت علی یقین من طهارتک فشککت و لیس ینبغی لک أن تنقض الیقین بالشک» تو طهارت استصحابی داری، طهارت استصحابیه می‌شود امر ظاهری، کبرایش اینجاست است بر اینکه امر ظاهری مجزی از امر واقعی است.

در نتیجه طبق نظر شریف العلماء آنچه علت عدم وجوب اعاده است اجزاء است، منتهی تا قبل از اللهم إلا أن يقال خود این عبارت لیس ینبغی لک أن تنقض را شیخ و آخوند آمدند حمل بر اجزاء کنند که فرمودند این خلاف ظاهر است، آخوند با اللهم إلا أن يقال می‌فرمایند ما دست به این عبارت امام نمی‌زنیم، نمی‌گوئیم این عبارت به دلالت مطابقی یا التزامی خودش دلالت بر اجزاء دارد، این عبارت فقط دلالت بر حرمت نقض یقین دارد، منتهی حرمت نقض یقین با مسئله‌ی اعاده قابل جمع است و ممکن است نقض یقین حرام باشد و اعاده هم واجب باشد، برای اینکه این وجوب اعاده کنار برود یک کبرای دیگری به نام اجزاء لازم داریم. آخوند با این اللهم إلا أن يقال می‌فرماید کسانی که روایت را بردند در باب اجزاء، نمی‌آیند خود این عبارت را حمل بر اجزاء کنند تا شیخ و ما بگوئیم این خلاف ظاهر است، این عبارت بر ظاهرش باقی است، ظاهرش چیست؟ حرمة نقض الیقین. پس باید یک کبرایی در تقدیر باشد، آخوند با اللهم إلا أن يقال می‌خواهد بگوید یک کبرایی در تقدیر است و کبرای اجزاء، که آن کبرا می‌گوید اعاده واجب نیست و الا خود عبارت امام معصوم(ع) این است که نقض یقین به شک حرام است، و این می‌شود صغرا، اینطور بگوئیم که امام می‌فرماید:

صغرا: تو قبلاً یقین به طهارت داشتی و با شک نباید آن یقین را نقض کنی، پس تو امر ظاهری بر این طهارت داری (امر استصحابی می‌شود امر ظاهری).

**کبرا:** هر کسی امر ظاهری دارد مجزی از امر واقعی است.

منتهی اشکالی که مرحوم آخوند می‌کنند می‌فرمایند این بیان ما در صورتی است که این کبرا اینقدر ظاهر و روشن باشد که نیازی به بیان نباشد، در حالی که چنین کبرایی در اینجا چنین وضوحی را ندارد.

وصلی الله علی محمد و آله الطاهرين

---

[1] - «إنه لا يكاد يصح التعليل لو قيل باقتضاء الأمر الظاهري للإجزاء كما قيل ضرورة أن العلة عليه إنما هو اقتضاء ذاك الخطاب الظاهري حال الصلاة للإجزاء و عدم إعادتها لا لزوم النقص من الإعادة كما لا يخفى اللهم إلا أن يقال إن التعليل به إنما هو بملاحظة ضمنية اقتضاء الأمر الظاهري للإجزاء بتقريب أن الإعادة لو قيل بوجوبها كانت موجبة لنقض اليقين بالشك في الطهارة قبل الانكشاف و عدم حرمة شرعا و إلا للزم عدم اقتضاء ذاك الأمر له كما لا يخفى مع اقتضائه شرعا أو عقلا فتأمل. و لعل ذلك مراد من قال بدلالة الرواية على إجزاء الأمر الظاهري.» كفاية الأصول، ص 395.